

کاظم عابدینی مطلق

بررسی دیدگاه تی. اس. الیوت پیرامون ادبیات و مذهب



تامس الیوت، شاعر انگلیسی آمریکایی تبار به سال ۱۸۸۸ متولد شد. از الیوت به عنوان بلند آوازه‌ترین شاعر معاصر انگلیسی یاد می‌شود. در فاصله دو جنگ جهانی، نقدهای او، مانند اشعارش، برای شعر نو انگلیسی ملاکی شد در چالاک‌ی زبان و حساسیت دید و درک منطق با ضرورت‌های عصر.

الیوت یک شاعر فیلسوف مسلک و مذهبی است. وی اعتقاد دارد جز از راه مذهب بشر نمی‌تواند به سعادت برسد. در اشعار او گرایش به آیین کاتولیک - حتی مدح آن - مشهود است. اشعار این شاعر برجسته و پرنفوذ از حیث استحکام و عمل و معنی در زمره بهترین آثار زبان انگلیسی به شمار می‌رود. کتابهای معروف او عبارت‌اند از: «جنگل مقدس»، «مرگ در کلیسا» و «شخم».

در مقاله‌ای که ذیلاً از نظر شما خواهد گذشت، مابه بررسی دیدگاه الیوت تحت عنوان راجع به ادبیات و رابطه آن با مذهب پرداخته‌ایم. در این جستار مختصر، بیشتر نقل قول‌هایی که از وی شده است مربوط به مقاله‌ای است از او «مذهب و ادبیات». وی در این مقاله به طرح برخی از دیدگاههای خود پیرامون این دو مقوله سترگ فرهنگ و تمدن بشری پرداخته است.

به خلاف بسیاری از صاحب‌نظران و منتقدان ادبی که گاه حتی علی‌رغم باور قلبی خود سعی می‌کنند به لزوم بی‌طرفی نقد و منتقد حکم دهند، الیوت با صراحت و شجاعتی که خاص اوست، ضرورت جهت‌داری در این زمینه را مورد تأکید قرار می‌دهد. در این رابطه کافی است به سخن او در ابتدای مقاله «ادبیات و مذهب» نظر کنیم: «نقد ادبی را باید با نقدی از یک دیدگاه مشخص اخلاقی و مذهبی تکمیل کرد.» چنین موضع «جهت‌داری»، از سوی کسی که در کتابش با عنوان «درباره ادبیات» این اعتقاد را مورد تأکید قرار داده که «مطالعات و بررسیهای ما باید تا آنجا که ممکن است بی‌هدف باشد» آنها «با خلوصی مانند ریاضیات»، عجیب می‌نماید. با این حال، الیوت علت اتخاذ دیدگاه یاد شده را توضیح می‌دهد: «تا زمانی که در یک جامعه میان مردم برسر مضامین اخلاقی و مذهبی اتفاق نظری وجود نداشته باشد، نقد ادبی نمی‌تواند موجودیت مستقلی داشته و نسبت به معیارهای مذهبی و اخلاقی بی‌تفاوت باشد.» این آن دلیل تقریباً مقنعی است که وی در خصوص ایده خود، مبنی بر لزوم لحاظ پندارهای آیینی در هر گونه نقدی از آثار ادبی، ارائه می‌دهد. چنین دلیلی پیداست که بیشتر از روی احساس مسئولیتی فراگیر برای حفظ و پاسداری از میراث معنوی فرهنگ بشری در موقعیتی که از هر سو عوامل فساد و تباهی آن را تهدید می‌کنند، بیان شده است.

وی برای ادبیات «عظمتی» را قایل است که قضاوت پیرامون آن نمی‌تواند به صرف معیارهای ادبی صورت پذیرد. معیارهای ادبی، به قول او، تنها به این کار می‌آیند که به ما بگویند کدام اثر را باید داخل در حوزه ادبیات شمرد و کدام اثر را خارج از این حوزه.

اما در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر میان ادبیات و مذهب رابطه‌ای وجود دارد و ما باید «عظمت» یک اثر ادبی را با معیارهای مشخص آیین خود بسنجیم، چه ملاکی وجود دارد برای اینکه تشخیص دهیم واقعاً «آیین» اقتضایش چیست؟ به تعبیر دیگر، کدام داور نهایی، ملاکهای اخلاقی را به ما می‌دهد تا ما با این ملاکها به قضاوت در خصوص «عظمت» یک اثر ادبی پردازیم؟ در این مورد، البته نظر الیوت معطوف به «عُرف» است. او به خلاف ایسن که می‌پنداشت: «در عواطف عمومی از اصل آگاهانه راهنما هیچ خبری نیست.» اعتقاد داشت: «داوریهای اخلاقی در مورد آثار ادبی، فقط مبتنی بر آن دسته از موازین اخلاقی است که در نظر هنرسل قابل قبول می‌نماید، خواه آن نسل خود عامل این اصول باشد، خواه نباشد.» ولی در این مورد او با وضوح کامل سخن نمی‌گوید، شاید هم نیازی به این کار نمی‌دیده است. او اعتراف دارد که چه بسا این اصول پذیرفته شده همگانی در یک زمان چنان به بیراهه روند که از اوج مذهبی خود فاصله گیرند؛ مثلاً ممکن است راجع به مواردی چون «افتخار»، «شرافت» یا «انتقام» آن چنان افراط شود که به هیچ وجه با دین ملایمت نداشته باشد. با توجه به این ایده، وی در اینجا ما را، به قول اهل منطق، با یک «دور» مواجه می‌سازد. از یک طرف ملاک یک نقد ادبی راستین و معطوف به ارزشها، در گرو لحاظ هنجارهای اخلاقی و مذهبی معرفی می‌گردد، و از سوی دیگر تشخیص این هنجارها به «عُرف» واگذاشته می‌شود؛ و در عین حال درک صحت و سقم برداشتی که «عُرف» از مفاهیم اخلاقی و مذهبی دارد، مستلزم انطباق آن با مفاهیم اصلی مورد نظر مذهب و آیین اخلاقی خاص آن قلمداد می‌شود.

با وجود این، اما هسته اصلی پیام الیوت در این دنیای سراسر مادیگری و الحاد روشن است: تمرکز بر فرهنگ مشترک و باورهای دینی و از این مسیر به دست آوردن قدرت قضاوتی برای شناخت انحرافات عقیدتی و اخلاقی موجود در هزار توی پنهان ادبیات نوین و هجوم برهر آنچه به آرامی و با ظاهری فریبنده قصد تغییر آداب و افکار و پندارهای مألوف ایمانی ما را دارد.

این قضاوت مذهبی، در خصوص ادبیات، چیزی نیست که ما خواسته باشیم بر ادبیات تحمیل کنیم. از نظر الیوت، همواره قضاوت مذهبی در هر نوع نقدی از ادبیات به گونه‌ای وجود داشته و خواهد داشت. بشر هیچ گاه نتوانسته به طور کامل در ارزیابی اش از ادبیات بی‌طرف و خالی از نگره‌ای مذهبی عمل کند. ولی این درست است که از زمانی شاید حدود ۳۰۰ سال پیش به این طرف، کم کم و به تدریج، حرکت مذهب‌زدایی در نقد ادبی شروع شده و اکنون در اوج خود قرار دارد. تاریخ نقد داستان در این ۳۰۰ سال اخیر گواه روشنی بر این ادعا تواند بود. کسانی چون بانیان و دفو البته مقاصد اخلاقی داشتند. از عصر دفو جدایی داستان از مذهب

همچنان ادامه داشته است. در این مسیر ما با سه مرحله اساسی مواجهیم: در مرحله اول داستان، ایمان مذهبی را به دل جا داد، ولی از تصویری که از حیات می‌کشید، پاکش کرد. فیلدینگ، دیکنز و توری به این مرحله تعلق دارند. در مرحله بعد، یا در مذهب تردید و احساس نگرانی کرد؛ و یا آنکه با آن درآویخت. جورج الیوت، جورج هربرت و جورج مردیت از این دوره‌اند. و مرحله سوم، همان است که ما خود در آن به سر می‌بریم و کلیه داستان‌سرایان معاصر، مگر جیمز جویس، همه بدان تعلق دارند. این مرحله جایگاه کسانی است که از ایمان مذهبی هیچ سخن نشنیده‌اند، مگر به صورت تاریخنامه‌ای سراپا نادرست.

الیوت، ایده پایبند بودن مردم به اخلاقیات و مذهب، به خصوص در زمان معاصر را با یک پرسش‌نماد مطرح می‌کند. او به طور کلی عقیده دارد که وجه اشتراک مهم مذهب و ادبیات در این است که هر دو بر رفتار مردم به گونه‌ای آگاه یا ناخودآگاه تأثیر می‌گذارند. وقتی داستانی درباره‌ی کسانی می‌خوانیم که رفتاری خاص داشته‌اند و نویسنده با ایشان روی موافق نشان می‌دهد، و با برداشت خویش از نتیجه‌ی کردار و رفتار آنها که همه ساخته و پرداخته دست خود اویند، و دعای خیر بدرقه‌ی راهشان کرده است، بعید نیست که تحت تأثیر قرار گیریم و به آن طرز رفتار میل کنیم. بنابراین، همان طور که موازین اخلاقی و قضاوت ما و نحوه رفتاری که نسبت به هموعان خود داریم، همه را مذهب، تعیین می‌کند. داستانی که می‌خوانیم نیز بر عقاید و رفتار ما نسبت به هموعان خویش و انگاره‌هایی که از خود داریم اثر می‌گذارد. به گفته خود او، «نویسنده یک اثر تخیلی سعی بر این دارد که بر ما به عنوان بنی آدم اثر گذارد، ولو آنکه خود بدین نکته واقف باشد یا نباشد، و ما نیز خواهی نخواهی، از آن تأثیر می‌پذیریم.» و به عقیده الیوت، همان طور که آنچه می‌خوریم فقط به لذت چشیدن و جویدن محدود نمی‌شود، بلکه سرپای وجود ما را متأثر می‌سازد. تأثیر چیزی را که می‌خوانیم نیز تنها به یک خط آنی ناشی از کنجکاوهای ذهن محدود نمی‌گردد، بلکه در تمام وجوه شخصیت و افکار ما نفوذ می‌کند. در نظر الیوت، اهمیت و حساسیت ادبیات بیشتر از آن روست که به مردم الگوی رفتار را می‌دهد. این کاری است که معمولاً به عهده مذهب بوده است. الیوت، نقد ادبی را فرامی‌خواند تا به غیر از خرد شدن در ریزه‌کاریهای فنی، به وجه دیگری که روح و مضمون ادبیات را شامل است، عنایت کند. در این صورت است که ادبیات در مسیر مذهب و سنتهای معنوی فرهنگ بشری قرار می‌گیرد و دیگر خود متأثر از فضای الحاد حاکم بر جامعه معاصر و واضع قوانین اخلاقی خاص و الگوی رفتاری ویژه نمی‌شود. اما الیوت به ادبیات مذهبی به معنای خاص آن توجه ندارد. او نه به آثار مذهبی‌ای مانند نوشته‌های جرمی تیلور کاردارد و نه با اشعار مذهبی و زاهدانه، و نه حتی با آثار کسانی همچون چسترتون که می‌خواهند از طریق داستان به تبلیغات صریح مذهبی پردازند. وی بیشتر به ادبیاتی عنایت دارد که به دور از شعار و وعظ و نصیحت‌های صریح و مستقیم، در درون به طور هنرمندانه‌ای، هسته‌های اصلی ایمان مذهبی و گرایش به صفات نیک انسانی را پرورده و ناخودآگاه خواننده را در فضایی از فرهنگ معنوی



الیوت، جامعه معاصر خود را جامعه‌ای منحط می‌دانست و تأکید داشت که همه جا را فساد و الحاد فراگرفته است. این دیدگاه در قطعه شعری از او به نام «وحشت» کاملاً نمایان است: «امروز ما چنان آلوده‌ایم که با هیچ وسیله رنگ آرایش را از تن خویش نمی‌توانیم سترد. آخر، امروز دیگر روح ما، خانه ما، شهر ما نیست که آلوده شده است، سرتاسر جهان آلوده است. فضا را از این آرایش اهریمنی پاک کنید!»

او این بدبینی را در قطعه شعر دیگری به نام «صخره» به گونه‌ای دیگر مطرح کرده است: «کجاست آن زندگی که ما آن را به خاطر زنده بودن از دست داده‌ایم؟ کجاست آن «دانش» که ما در میان دانستنیها گمش کرده‌ایم؟ بیست قرن گذشته و تازه معلومات ما درباره آسمان ما را از خداوند دورتر و به خاک بی‌قابل نزدیکتر کرده است.»

با توجه به چنین دیدگاهی است که وی با تعصب بیشتری نقد ادبی را فراسی خواند تا درحیطه کار خود گوشه چشمی به معیارهای اخلاقی و مذهبی داشته باشد و ادبیات را هشدار می‌دهد که حتی این مقدار کافی نیست که شما سعی در ترویج افکار و رفتار خلاف اخلاق و معنویت نداشته باشید؛ زیرا در زمینه چنین دنیای فاسد و منحطی که ما داریم، مردم بر اساس جو حاکم فرهنگی، دایم در معرض برداشتهای غیرمعنوی و منافای اخلاق از ادبیات هستند. به قول او «چه بسا که حتی نویسندگان خوب در پاره‌ای از خوانندگان تأثیر سوء کنند. آنچه از یک نویسنده به مردم می‌رسد، درست همان نیست که خواست اوست، بلکه شاید فقط چیزی باشد که استعداد پذیرش آن در خواننده هست.» و ادامه می‌دهد که «من خود نیز اطمینان ندارم که تاکنون زبان‌بخش نبوده‌ام.»

با چنین وسواسی که او نشان می‌دهد، پیداست که به هیچ وجه نمی‌تواند با نظر کسانی که می‌گویند «بگذارید هر چیز تجربه شود، اگر درست نبود، تجربه خود به ما خواهد آموخت» اندک موافقتی داشته باشد. به عقیده الیوت، این نظر، تنها آن هنگام می‌توانست قابل قبول باشد که در عرصه خاک فقط یک نسل زندگی می‌کرد. موافقان این ایده اظهار می‌دارند که تنها با استقلال بی‌قید و شرط فردی است که حقیقت آشکار می‌شود. یعنی افکار و آرای مختلف از مغزهای مستقل تراوش می‌کند و کم کم با تعاطی این آرا و اندیشه‌ها، حقیقت از معرکه پیروز بیرون می‌آید. در غیر این صورت، باید خود را یا به دیدگاههای فقه‌رای بسپاریم یا فاشیست مآبانه به ارائه ایده‌هایی خاص پردازیم و یا هر دو. اما الیوت برای این گروه پاسخ محکمی دارد: «اگر این جمع نویسندگان واقعاً جز به ذات خویش قایم نبودند و هر یک برای خویش بینشی جداگانه داشت، و اگر این توده خلق امروز واقعاً توده‌ای بود مرکب از افراد مستقل، در این صورت امکان داشت به طرفداری از این عقیده بتوان سخنی ساز کرد. اما هرگز چنین نیست.»

به قول الیوت، موضوع بر سر این نیست که جهانی که در آن افراد مستقل و آزاداندیشی وجود داشته باشند چیز مطلوبی نیست، بلکه ما اعتقاد داریم اصولاً چنین جهانی وجود ندارد؛ زیرا در زمان

ما خواننده ادبیات تحت نفوذ شخصیت‌های مختلف و متمایز و کاملاً متکی به خود قرارداد؛ بل خواننده‌ای است که در مسیر یک جریان همگانی از نویسندگانی قرار گرفته که هر کدام به ظاهر فکرمی‌کنند افراد مستقلی هستند، ولی در حقیقت همه آنها از آب‌خور واحدی تغذیه می‌شوند. «من اعتقاد دارم که در هیچ زمانه‌ای شمار مردم کتابخوان، اینهمه که اکنون می‌بینیم، نبوده است؛ یا آنکه اینچنین بی‌دفاع آماج تأثیرات عصر خویش قرار نگرفته‌اند. همچنین معتقدم که هرگز و در هیچ عصری آنها که با مطالعه سروکاری داشته‌اند، مانند امروزیان، آثار نویسندگان همعصر خویش را این قدر بیشتر از آثار نویسندگان اعصار پیش نمی‌خوانده‌اند؛ و هرگز هیچ دورانی اینهمه تنگ و محدود و بیگانه از گذشته‌ها نبوده است.» اما در این جهان مذهب گریز و این ادبیاتی که به هر حال مطابق جو، ادبیاتی مذهب گریز از آب درآمده و از عالم بالا و از برتری این جهان خاکی بی‌خبر افتاده است و معنی آن را درک نمی‌کند، چه باید کرد؟ و یا حداقل با چنین ادبیاتی چگونه می‌توان کنار آمد؟ به چه طریقی می‌توان از هجوم ابتذال به درون روح و اندیشه مردم جلوگیری کرد؟ در پاسخ، وی به ما دو نوع خودشناسی را متذکر می‌شود و از این مسیر، مبارزه با فساد موجود در فرهنگ و ادبیات حاکم را ممکن می‌داند: «درک این معنی که چه باید بود، بی‌آنکه بدانیم چه هستیم، کافی نیست و نخواهیم دانست که چه هستیم جز آنکه بدانیم چه باید باشیم. این دو گونه خودشناسی، یعنی شناخت اینکه چه هستیم و چه باید باشیم، بایستی دوشادوش هم قرار گیرند.» مثلاً به عنوان خواننده ادبیات، ما باید خود بدانیم که به چه چیز علاقه داریم. ولی در عین حال به عنوان افراد مؤمن که خواننده آثار ادبی هستیم، می‌بایست بدانیم که چه چیز را باید اصولاً دوست داشت. و نباید چنین بپنداریم که هر آنچه را که باید دوست داشت اکنون واقعاً دوست می‌داریم.

الیوت، سوای این بحثها، تمایل شدیدی به تفکیک میان دو نوع ادبیات داشت. او معتقد بود که ما باید یک نوع ادبیات داشته باشیم ویژه مردمی که به عالم بالا عقیده دارند و به راستی مؤمن‌اند و نوع دیگری از ادبیات نیز لازم است ویژه کسانی که به مذهب اعتنایی ندارند. هر کدام از این دو نوع ادبیات وظیفه خاصی دارد و به نوعی می‌بایست فرهنگ معنوی و الگوهای اخلاقی پسندیده را به شکل ظریف و هنرمندانه‌ای ترویج کند. علاوه بر این، او تأکید دارد که «وظیفه تمام خداشناسان است که در کار نقد برای خود، با کمال هوشیاری، اصول و معیارهایی به کار بندند تا برتر و والاتر باشد از آنچه مورد استفاده مابقی جهانیان است. و نیز آنکه تمام خواندنیهای ما با همین اصول و معیارها مورد سنجش قرار گیرد.» و «به خاطر باید سپرد که پاره عمده مطالعات امروزی ما مطالبی است پرداخته کسانی که به نظام عالم بالا هیچ‌گونه اعتقاد درستی ندارند.» اما الیوت هنوز خوشبین است، حداقل به این دلیل که آگاهی‌ای نسبت به وضعیت فعلی وجود دارد و ما می‌دانیم که با چه کسانی و با چه افکاری مواجهیم. همین ما را برای مبارزه مهیا می‌سازد، و موجب می‌شود تا آگاهانه از جنبه‌های احیاناً مثبت ادبیات معاصر بتوانیم استفاده لازم را ببریم. □

